

انگاره «دولت ملی» در بینش ژئوپلیتیک پسامدرن

(گذر از دولت محوری عصر مدرن)

سیده‌های زرقانی^۱ و ابراهیم احمدی^۲

چکیده

دولت مدرن (دولت-ملت)، به‌عنوان بحث هسته‌ای در مطالعات جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک مطرح است که همانند هر پدیده‌ای تحت تأثیر دگرگونی‌های علمی و نظری و همچنین تحولات تاریخی قرار گرفته است. نوشتار حاضر با رویکرد تفسیری و بهره‌گیری از داده‌های کتابخانه‌ای به دنبال پاسخ به این سوال است که در گذار از «ژئوپلیتیک مدرن» به «پسامدرن»، گفتمان «دولت-ملت» دچار چه تحول و تغییرات ماهیتی شده است؟ در جغرافیای سیاسی «دولت-ملت» به‌عنوان اصلی‌ترین واحد نقشه سیاسی جهان، مرجع حقیقی و اصلی مطالبه‌ی وفاداری سیاسی ملت‌ها و مرجع مشروع اعمال قدرت؛ با برخورداری از حق حاکمیت، قلمرو، مرزهای حدود گذاری شده و ملت؛ تنها مرجعی است که دارای رسمیت حقوقی و قانونی است. پایان جنگ سرد (۱۹۹۰)، به معنی انتقال «ژئوپلیتیک مدرن» به «ژئوپلیتیک پسا-مدرن» بود. «ژئوپلیتیک پسامدرن» به عنوان نخله‌ای از ژئوپلیتیک انتقادی، «دولت» را به چالش می‌کشد و استدلال می‌نماید، هرآنچه ابزار مشروع «دولت مدرن» در دفاع از هویت و کارکردهایش (امنیتی، دفاعی، سیاسی، حاکمیتی، قلمرویی و...) به حساب می‌آید، برساخته خود «دولت»، و روبه سستی است. همچنین مدعی است با وجود بازیگران نوپدید و رقیب در عرصه روابط بین‌الملل، «دولت مدرن» دیگر قادر به ارائه نقش‌های سنتی خویش نیست. اجمالاً هدف این پژوهش مقایسه و تبیین ابعاد و ارکان اجتماعی (بعد ملت و ملی‌گرایی)، سیاسی (بعد حکومت)، حقوقی (بعد حاکمیتی)، دولت (کشور) در گذار از «ژئوپلیتیک مدرن» به «ژئوپلیتیک پسامدرن» است.

کلید واژه‌ها: دولت-ملت، ژئوپلیتیک مدرن، ژئوپلیتیک پست مدرن، دولت پاسارزمینی.

۱. دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران h_zarghani@um.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (مسئول مکاتبات) e_ahmadi@modares.ac.ir

مقدمه

با سقوط شوروی نظریه مدرنیسم در تمام سطوح فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن مورد تردید قرار گرفت و تفکر انتقادی پسامدرن مطرح شد. در حوزه مطالعات ژئوپلیتیک و روابط بین‌الملل نیز شاهد نوعی پست‌مدرنیسم هستیم که می‌کوشد فراتر از دیدگاه‌های سنتی در تحلیل روابط کشورها عمل کند و آموزه‌های سنتی مثل واقع‌گرایی و حتی نوواقع‌گرایی را کنار بزند و با دیدگاه‌هایی جدید به تحلیل روابط کشورها پردازد. به عقیده مجتهدزاده: «از تقسیم دوران متداول در مباحث مربوط به مدرنیسم و پست‌مدرنیسم در شناخت ژئوپلیتیک دگرگون شونده قرن بیست‌ویکم، تنها برای آسان ساختن درک و شناخت این مرحله از دگرگونی‌ها در جهان اندیشی و شکل‌گیری‌های ژئوپلیتیک کمک گرفته می‌شود. لذا این شیوه از دسته‌بندی‌ها وسیله‌ای سودمند برای مطالعه ژئوپلیتیک سرآغاز قرن بیست‌ویکم است. به این ترتیب، تقسیم سیر تاریخی پیشرفت فکری و علمی جامعه به دوران مدرن و پسامدرن ایده‌ای است که لزوماً قطعیت ندارد و پیروی از آن شیوه به اعتقاد مطالعه‌کننده نسبت به این دسته‌بندی‌ها بستگی دارد» (مجتهدزاده، ۱۳۹۱: ۲۷۰-۲۷۱). با این حال، فرض سنتی روابط بین‌الملل که تنها «دولت-ملت‌ها» بازیگران سیاست بین‌الملل را تشکیل می‌دهند، اساساً ریشه در آن نوع از نظریه‌پردازی داشت که پس از پایان جنگ جهانی دوم آغاز شده و از ماهیت بسیار انتزاعی و غیرتاریخی برخوردار بود و با تقلیل‌گرایی سعی می‌کرد تا نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل را به سطح گزاره‌ای و با کارکردی پیشگویانه کاهش دهد، لذا از دهه ۱۹۹۰م، به بعد جستجوی یک قالب فکری مناسب شدیداً ادامه یافت و حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل و حتی ژئوپلیتیک را دچار تفرقه ساخت؛ تفرقه‌ای که تا حدود زیادی از رها کردن نظام بین‌الملل که دولت‌های واحد آن را تشکیل می‌دادند، ریشه می‌گرفت. همان‌طور که کی. جی. هالستی و سایرین اشاره کردند، از دهه ۱۹۹۰م، به بعد قالب فکری دولت محور (State-Oriented) با چالش‌هایی روبه‌رو شد (دثورتی و فالتزگراف، ۱۳۸۴: ۸۲۷)؛ نخست جهانی شدن اقتصادی، دوم انقلاب اطلاع‌رسانی و سوم خطرات امنیتی جامعه جهانی. اثرگذاری این عوامل در نقش‌آفرینی سیاسی انسان در محیط جهانی شکل‌گیرنده در بستر مدرنیته پیشرفته شرایطی را فراهم آورده که مطالعه آن می‌تواند «ژئوپلیتیک پست‌مدرن» نام گیرد (مجتهدزاده، همان: ۲۴۶-۲۴۷). با برجسته شدن ژئوپلیتیک پسامدرن، نقش و کارکردهای دولت مدرن تحت شدیدترین قضاوت و داوری ژئوپلیسیین‌های انتقادی قرار گرفت؛ از یک سو آنها حقانیت، مرجعیت و مشروعیت دولت مدرن را به چالش کشیدند و از طرفی عقیده دارند به واسطه تحولات ناشی از پیشرفت تکنولوژی که نمود آن جهانی شدن است کارکردهای دولت مدرن دچار ضعف و سستی شده است. آنها مدعی‌اند با وجود بازیگران نوپدید و رقیب در عرصه روابط بین‌الملل (بازیگران سطح محلی، کمپانی و مؤسسات بین‌المللی، گروه‌های حقوق بشری، جنبش زنان و کارگران و...)، دولت مدرن مشروعیت و کارکردهای هویتی خود را از دست داده و دیگر قادر به ارائه نقش‌های سنتی خویش (که خود تعریف و ساماندهی کرده و بنای هویت خود را بر آن استوار ساخته) نیست.

رهیافت نظری

نظریه‌های علمی در واقع نوعی بازی زبانی هستند که در یک دوره زمانی از طرف نظریه‌پردازان در پرتو یک گفتمان خاص شکل گرفته‌اند. با گذر زمان و عوض شدن گفتمان یا فراروایت، نظریه‌های پیشین رنگ باخته و از نو نظریه‌هایی در پرتو یک فراروایت یا گفتمان جدید شکل می‌گیرد. بدینسان پدیده‌های اجتماعی آن‌گونه که در علوم پوزیتیویستی انگاشته می‌شوند، ذاتی نیستند، بلکه ماهیت نسبی دارند. بنابراین، نظریه‌های کلاسیک ژئوپلیتیک همه در حکم فروایت‌هایی‌اند که تنها بیان خاصی از واقعیت‌های جغرافیایی هستند که در دوره زمانی خاصی شکل گرفته‌اند (میراحمدی و زکی، ۱۳۹۵: ۱۰۷). بر این اساس، آنچه مکیندر، در نظریه هارتلند خود بیان کرد، در چارچوب گفتمان

مدرنیته و تحت یک فراروایت علمی خاص واقعیت‌سازی شده است. اندیشه‌های مکیندر به‌طور مستقیم از امپراتوری-سازی الهام گرفته بود. او دیدگاه‌های خود را در یک دوره وخیم در اقتصاد جهانی توسعه داد، یعنی زمانی که بریتانیا در حال از دست دادن رهبری سیاسی و اقتصادی خود بود (Taylor & Flint, 2000: 53-54). از اینرو نیاز بود یک مدل جهانی را با اشاره به برخی حقایق طبیعی درباره توزیع قاره‌ها و اقیانوس‌ها برای نشان دادن تهدید آلمان یا روسیه در هارتلند یا اوراسیا برای امپراتوری آسیب‌پذیر بریتانیا که تا حد زیادی در اطراف حاشیه آن پراکنده بود، به وجود آورد.

(Agnew, 2002: 15). ژئوپلیتیک شلین بخشی از گفتمان سیاسی محافظه‌کار سوئد بود که مخالف استقلال نروژ در دهه ۱۸۹۰م بود. برای هاوس هوفر، ژئوپلیتیک تنها بخشی از مطالعه دولت به مثابه یک هستی ارگانیک نبود، بلکه این مفهوم، گفتمانی جامع در راستای بخشیدن ویژگی فضایی به شوق آلمان برای تبدیل شدن به یک قدرت برتر در سیاست بین‌الملل و همچنین شکستن محدودیت‌هایی بود که عهدنامه صلح ورسای به آلمان تحمیل نموده بود. هدف اسپایکمن از نظریه ریملند نیز تدوین سیاست مداخله‌گرانه ایالات متحده آمریکا در دنیای قدیم یا اوراسیا بود، چرا که وی به دنبال خیزش ایالات متحده آمریکا برای کسب قدرت بود (میراحمدی و زکی، ۱۳۹۵: ۱۰۷).

جان اگنیو روایتی از سه «عصر ژئوپلیتیک» ارائه می‌کند که در آن پندار ژئوپلیتیکی مدرن مشخصه‌ها و روابط متمایزی برای عمل دارد. این سه عصر عبارت‌اند از ژئوپلیتیک تمدنی، ژئوپلیتیک طبیعت‌گرا و ژئوپلیتیک ایدئولوژیک. هر کدام از نسخه‌های پندار ژئوپلیتیکی مدرن عناصر خاص خود را دارد. اولی بر اساس حس تقابل بین اروپاییان و دیگر فضاها بود. دومی به‌ویژه بر ادعاهای منحصربه‌فرد برای قلمرو و امپراتوری حکومت‌های رقیبی تمرکز کرد که منافعیشان اقتصادی و هویت‌هایشان نژادی بود. سومی متکی بر مدل‌های رقیب از مدرنیته پیشنهاد شده توسط ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیرشوروی بود (Agnew, 2003: 203). باین‌حال در اواخر دهه ۱۹۹۰م. جغرافیدانان سیاسی به این اجماع رسیدند که شرایط ژئوپلیتیکی مدرن جهان تغییر کرده است؛ به همین علت انتقال از ژئوپلیتیک مدرن به ژئوپلیتیک پست مدرن مورد توجه قرار گرفت (Flint, 2001: 1). درحقیقت، پیامدهای ناشی از جنگ سرد، پایان عصر ژئوپلیتیک ایدئولوژیک و به‌عبارتی پایان «ژئوپلیتیک مدرن» بود. تحول مزبور ثبات ژئوپلیتیکی جهان را به هم زد و جهان وارد عصر جدیدی شد که سیاست ژئوپلیتیکی خصیصه اصلی آن را تشکیل می‌داد. به‌عبارتی، پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام دو قطبی، باعث برهم خوردن تعادل ژئوپلیتیک جهان در ابعاد قدرت و فضا شد. در عصر «ژئوپلیتیک پسانوگرا» جهان وارد عصر جدیدی شد که «سیالیت ژئوپلیتیکی» خصیصه اصلی آن را تشکیل می‌دهد؛ الگوهای رقابت، کشمکش، تروریسم کروی و ناامنی، تجاوز و مداخله نظامی، برتری‌طلبی و یکجانبه‌گرایی قدرت‌ها، گسترش حوزه‌های نفوذ، همگرایی‌های منطقه‌ای، ادعاهای ژئوپلیتیکی، واگرایی و همگرایی‌های جدید در سطح کروی برای تثبیت قدرت یا تعامل با قدرت تمامیت‌خواه و نظایر آن شکل گرفته است، که معنی آن تکاپو برای کنترل قدرت جهانی و اعمال سلطه بر جهان است (حافظ‌نیا، ۱۳۹۶: ۶۳). دراین ژئوپلیتیک، حکومت فقط جزئی از جهان پیچیده است و نه یک واحد سیاسی با داشتن آزادی عمل در یک جهان قابل درک و ساده (فلینت، ۱۳۹۰: ۴۷). علاوه-براین برخلاف ژئوپلیتیک مدرن، مقیاس، تنها منحصر به مقیاس کلان منطقه‌ای و جهانی نیست؛ ظهور بازیگران جدید در عرصه روابط بین‌الملل که گاهی حاکمیت کشورها را تضعیف کرده‌اند، از رویدادهای مهم این دوران است (Mirhidar, 2002: 3-4)، که نماینگر اهمیت یافتن سطح محلی مقیاس است؛ از این‌رو بازیگران غیردولتی، گروه‌های معترض و جنبش‌های مدافع حقوق مردم بومی، اقلیت‌ها، زنان، حامیان محیط زیست و غیره نقشی کلیدی در سیاست جهانی بازی می‌کنند. ضمن اینکه در تحلیل‌های ژئوپلیتیکی، جغرافی‌دانان سیاسی به مسائلی مانند فضای جریان‌ها و واقلمروآگاهی ناشی از فشرده‌گی زمان-فضا و تبعات آن برای تحلیل‌های ژئوپلیتیکی؛ بحران حکمرانی

اقتصادی؛ اهمیت عامل زمان و مباحثی مانند اینفوپلیتیک و کرونوپلیتیک؛ اهمیت عامل مقیاس و پیوستگی درونی مقیاس‌های فضایی به جای تمرکز بر مقیاس ویژه و منفرد؛ فروپاشی انتظارات از روشنگری و تبعات آن برای مسائلی چون معنا و هدف از دولت- ملت، قلمروسازی تثبیت شده و پیشرفت علمی - تکنیکی درون یک نظم ثابت بین-المللی؛ و نیز مطالعه فضاهای پست مدرن می‌پردازند (میراحمدی و زکی، ۱۳۹۵: ۱۲۴).

جدول شماره ۱: ژئوپلیتیک مدرن در برابر ژئوپلیتیک پست مدرن

ژئوپلیتیک پست مدرن	ژئوپلیتیک مدرن
تجسم تله متریکی (GIS)	تجسم کارتوگرافیک: نقشه
شبیه‌سازی پسا- منظرگرا	تئاتر منظرگرا
وب‌های جهانی، جهانی محلی شدن	درون/بیرون، داخلی/بین‌المللی
جهاد/دنیای غرب	شرق/غرب
قدرت تله‌متریکی	قدرت سرزمینی
صعود نرم‌افزاری	صعود سخت‌افزاری
خطرات ناشی از واقلمروآگاهی	دشمنان قلمرویی
مجموعه‌های سایبورگی	انسان ژئوپلیتیکی
پاسخ سریع و انعطاف‌پذیر	وضع ثابت و مستحکم
شبکه‌ها/سایبورگ‌ها	حکومت‌ها/رهبران

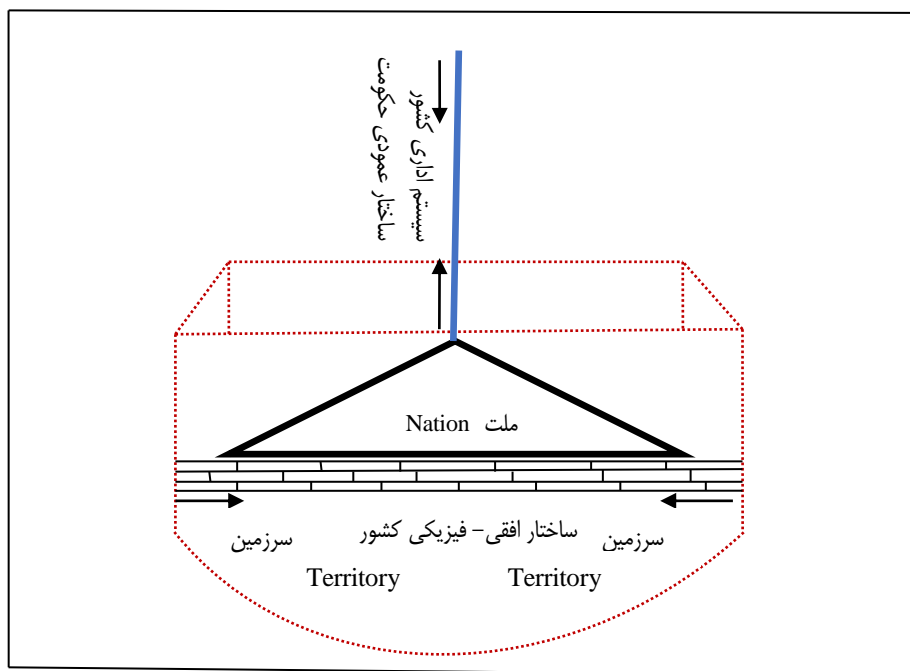
منبع: Ó Tuathail, 1998: 28) به نقل از میراحمدی و زکی، ۱۳۹۵: ۱۱۴)

استعاره «دولت-ملت»^۱ در مطالعات جغرافیای سیاسی

بی‌شک مفهوم «دولت»، پربحث‌ترین و مناقشه برانگیزترین مفهوم در رشته‌های علوم انسانی است که هرکدام از رشته‌های مختلف و اندیشمندان این رشته‌ها از زاویه دید خود به این پدیده نگاه کرده‌اند. از نظر جامعه‌شناسان دولت پدیده است اجتماعی؛ از نظر روان‌شناسان دولت ساختار ذهنی است؛ مورخ، دولت را محصول نیروهای تاریخی می‌داند؛ حقوق‌دان معتقد است دولت، نهادی حقوقی است که حقوق و تکالیف شهروندان خود را تعبیر و تفسیر می‌کند (عالم، ۱۳۹۰: ۲۲۹). از نظر دانشمندان روابط بین‌الملل، دولت، نماینده ملت برای برقراری رابطه با سایر دولت‌ها و کشورها است. از نظر جامعه‌شناسان سیاسی، دولت محصول نیروها و نهادهای اجتماعی است. هر کدام از

۱. بحث دولت و حکومت از مجموعه بحث‌هایی است که اکثراً بین جغرافی دانان سیاسی و دست‌اندرکاران علوم سیاسی اختلاف نظر وجود دارد. آنچه محل بحث است، وجوه مختلفه دولت و حکومت است؛ در ادبیات داخلی از State به مفهوم دولت و از Government به مفهوم حکومت یاد می‌شود و گاه‌ها برعکس Government، را به مفهوم دولت و State را به مفهوم حکومت می‌گیرند. درحالی که چنین نیست. هر جا State با حرف The آمد (The State) منظور حکومت است و هر جا State به صورت مفرد (A state) یا به صورت جمع باشد (States) به معنی کشور است (میرحیدر به نقل از مویر، ۱۳۷۹: ۵؛ عزتی، ۱۳۸۶: ۱۱؛ مجتهدزاده، ۱۳۹۰: ۳۴). بنابراین، در جایی که قلمروهای سزمینی و کنترل سرزمین محل بحث است از اصطلاح «کشور» و در جایی که از اراده سیاسی و اعمال قدرت هیئت حاکمه و نظام سیاسی صحبت به میان می‌آید اصطلاح «حکومت» مناسب‌تر است (ویسی، ۱۳۹۴: ۱۱). حکومت خود سه نوع است؛ حکومت سرزمینی (Territorial)، حکومت ملی (Nation State) و حکومت قبیله‌ای (Tribal State) (مجتهدزاده، همان: ۳۵). البته برخی دولت را به مفهوم عام (State) و خاص (قوه مجریه و نماینده حکومت) تقسیم می‌کنند (ویسی: همان). با این حال در این پژوهش و سایر پژوهش‌های جغرافیای سیاسی، استفاده دولت (دولت- ملت یا دولت ملی که همان حکومت یا کشور ملی در جغرافیای سیاسی است) به جای کشو (حکومت)، و همچنین حکومت به عنوان بخشی از سازمان دولت (در علوم سیاسی) در واقع استعاره‌ای بیش نیست.

مکاتب سیاسی، نیز نگرش‌های متفاوتی به دولت دارند. از نظر آرمان‌گرایان، دولت تجلی گاه اراده مردم است. از واقع‌گرایان، دولت نهاد قدرت و زور است. اما دولت (در مفهوم State) به معنی خواستگاه ملت و حکومت و فضای اعمال قدرت و قلمرو حاکمیت حکومت، که باید آن را «کشور»^۱ نامید، بیش از هر چیزی یک مفهوم جغرافیای سیاسی و محوری‌ترین موضوع در جغرافیای سیاسی است (ویسی، ۱۳۹۴: ۱۳-۱۲). در این مفهوم؛ «سرزمین، حکومت و ملت» (طبق مدل شماره ۱) که ماهیت سیاسی- فضایی دارند، سازندگان کشور هستند که خواستگاه پیدایش آن به مفهوم امروزی- به صلح و ستفالیاً (۱۶۴۸م) برمی‌گردد (حافظنیا و کاویانی‌راد، ۱۳۹۳: ۲۲۷).



مدل ۱: عناصر بنیادین تشکیل دهنده کشور (سرزمین، ملت و حکومت) (منبع: مجتهدزاده، ۱۳۹۱: ۵۰)

از حیث ویژگی‌ها و کارکردهای «دولت-ملت» در تعاریف گوناگون، نظریه آنتونی گیدنز در باب «دولت-ملت» تا حد قابل قبولی از رسایی خوبی برخوردار است. آنتونی گیدنز «دولت-ملت» را یکی از مجموعه‌های نهادی مدرنیته در نظر می‌گیرد و بر شش ویژگی آن تأکید می‌کند. اول اینکه «دولت-ملت‌ها» متمرکز هستند. دوم اینکه «دولت-ملت» هویت غالب زبانی فرهنگی دارند. سوم اینکه «دولت-ملت‌ها» حق انحصاری اعمال قدرت و زور را در اختیار دارند و سازمان مرکزی پلیس برای برقراری امنیت داخلی و ارتش برای برقراری امنیت در مرزهای کشور از شاخص‌های سازمانی و پایه‌ای «دولت-ملت» است. چهارم اینکه اعمال قدرت دولت‌های مدرن، قانونی به شمار می‌رود، زیرا اعمال آن متکی بر قانون و رضایت شهروندان است و قانون براساس رأی نمایندگان منتخب مردم تصویب می‌شود. پنجم، مرزهای مشخص جغرافیایی دارند که دولت‌های همسایه و دیگر دولت‌ها به رسمیت می‌شناسند. درحقیقت دولت‌ها درون نظامی از دولت‌های ملی در سراسر جهان حکمرانی می‌کنند که رد و پذیرش این دولت‌ها نسبت به یکدیگر، به مشروعیت و اقتدار آنها کمک می‌کند. ویژگی ششم اینکه نقش آبادانی و رفاه مردم در دولت‌های ملی، نقشی تعیین کننده و گسترده‌تر شده است (گیدنز، ۱۳۸۴: ۷۶-۹۷؛ وینسنت، ۱۳۷۱: ۴۱-۴۲).

این همان مفهوم کشور است که از قرن هفدهم با ظهور نظم وستفالی به وجود آمد که یک آمریت سیاسی نهادینه شدن بین‌المللی است که با همراهی نوعی سازمان اجتماعی - اقتصادی و با پشتوانه قلمرو (سرزمین) تداوم می‌یابد. از نیمه دوم قرن بیستم سازمان‌های بین‌دولتی (آسه‌آن)، اتحادیه‌های منطقه‌ای (اتحادیه اروپا)، و سازمان‌های فوق ملی (سازمان ملل متحد) و سایر سازمان‌های غیر دولتی (شرکت‌های چند ملیتی) همرا با کشور در نظام بین‌المللی نقش آفرینی می‌کنند. با توجه به تعاریف فوق، دولت (کشور) را می‌توان از دیدگاه جغرافیایی، حقوقی، سیاسی (میرحیدر، ۱۳۹۰: ۲۶) و اجتماعی بررسی کرد:

بعد جغرافیایی دولت: قلمرو (سرزمین) / گذاز از قلمروخواهی به واقلمروآگاهی^۱

ملت‌ها، آن‌گونه که در تعریف آنتونی اسمیت آمده، باید یک «سرزمین تاریخی مشترک» داشته باشند (Smith, 1991: 14). به تعبیری، تاریخ منحصر به فرد ملت، در چارچوب سرزمینی خاص، متعلق به ملت، تجسم می‌یابد (Anderson, 1995: 24). از بعد جغرافیایی کشور یک آمریت سیاسی سرزمینی است، که بدون آن نمی‌تواند وجود خارجی داشته باشد (میرحیدر و همکاران، ۱۳۹۰: ۲۷). غیر از این مشخصه‌ی سرزمینی دولت، هم برای شناسایی و هم برای پایداری آن امری حیاتی است (Glassner & Fahrner, 2004: 52). اولین تفسیری که در باب سرزمین همواره ارائه می‌شود، این است که سرزمین، پیوند مفهومی میان ملت و دولت، به شکل دولت-ملت (کشور ملی) است (Taylor & Flint, 2000: 233). به تعبیری دقیق‌تر، سرزمین را می‌توان چهره افقی یا فیزیکی کشور تعریف کرد؛ مفهوم جغرافیایی که با توجه به مفهوم حکومت، جنبه سیاسی پیدا می‌کند و با توجه به آن مفهوم و مفهوم «ملت» پدیده سیاسی - جغرافیایی، «کشور» را واقعیت می‌بخشد (مجتهدزاده، ۱۳۹۰: ۴۴). از-سویی، اهمیت تاریخی دولت مدرن در این نکته کلیدی نهفته است که آغاز سرزمین مترادف با آغاز دولت مدرن بود. بر اساس معاهده وستفالیا مبنای حاکمیت دولت‌ها بر سرزمین قرار گرفت و نتیجه آن اولین نقشه سیاسی جهان بود (Taylor and Flint, 2000: 153). در حقیقت، تحقق مفهوم دولت و ملت، بدون سرزمین امکان‌پذیر نیست. در یک منازعه‌ی ژئوپلیتیکی، رقابت و تقابل قدرت بر سر تسخیر یا کنترل سرزمین است. از منظر دولت به مفهوم وستفالیایی (مدرن)، سرزمین فضایی جغرافیایی است که با مرزهای معینی محدود شده، در آن قدرت و حاکمیت دولت اعمال می‌شود؛ یا از نظر جغرافیایی دولت در سرزمینی مشخص واقع شده است که بر آن حکمرانی می‌کند. جدای از مشاجره‌های آکادمیک از بی‌اعتبار یا دست‌کم کم‌رنگ شدن نقش سرزمین، دگرگونی گفتمانی پست مدرن باعث شده است که اندیشمندان بر یک نکته تفاهم داشته باشند و آن این است که مفهوم سرزمین با گذشته بسیار تفاوت دارد (میرحیدر، ۱۳۸۵: ۲). به عقیده پست مدرن‌ها، در جهان امروزی، پیوند میان قدرت حاکم دولت و سرزمین دچار گسست شده است. آنها بر این باورند، قلمروسازی در گفتمان پست مدرن بر خلاف گفتمان مدرن یکپارچه و تمامیت‌انگارانه نیست، بلکه بازیگران بی‌شمار دیگری غیر از دولت‌ها نیز در امر قلمروسازی دخیل بوده و قلمروسازی دولت به وسیله این بازیگران که از عرصه مرزهای سرزمینی دولت عبور کرده یا آنها را زیر سوال می‌برند به چالش کشیده شده است (افضلی و مرادی، ۱۳۹۲: ۲۱۶). به دیگر تعبیر، گفتمان قلمروسازی در عصر مدرنیته به واسطه نیروی جهانی شدن که عده‌ای بر سرزمین‌زدایی این عصر تأکید دارند تبدیل به گفتمان «واقلمروآگاهی» در عصر پست مدرنیته شده است. از چنین دیدگاه خاصی، «واقلمروآگاهی»، نمود فضایی دگرگونی در زندگی اجتماعی در پیوند با جهانی شدن تفسیر می‌شود، که طی آن پیوستگی اقتصاد، سیاست و فرهنگ با سرزمین ملی رو به سستی می‌نهد و جریان جهانی شدن ثبات مکان‌ها و قلمرو را در می‌نورد. ازین رو، کارکرد سستی

۱. Deterritorialization

پدیده‌های سیاسی - فضایی همانند: کشور با قلمرو، حاکمیت و مرزهای مشخص دیگر به سان گذشته تداوم نخواهد داشت و جریان‌های جهانی شدن، از ابعاد مختلف (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، سیاسی، فناوری و غیره) باعث کاهش اقتدار مطلق حکومت‌ها در اعمال حاکمیت ملی می‌شوند (حافظ‌نیا و کاویانی‌راد، ۱۳۹۳: ۱۹۷)؛ زیرا قدرت فناورانه ارتباطی با نزدیک کردن فاصله‌ها و کوتاه کردن زمان و دگرگونی طبیعت روابط و معاملات، جغرافیا را نیز تغییر می‌دهد و جهان بی‌مرزی را پدیدار می‌کند؛ که انسان را فارغ از جغرافیا و حکومت سرزمینی یا حکومت ملت‌پایه در برابر قدرت‌ها قرار می‌دهد (مجتهدزاده، ۱۳۹۱: ۶۷)؛ به گونه‌ای که در تعریف پست‌مدرنیته‌ای، مفاهیمی نظیر: «سرزمین زدایی»، «پایان سرزمین یا پایان جغرافیای سرزمین»، «مرگ جغرافیا»، «مرگ فاصله‌ها»، «ظهور یک جهان بدون مرز» (Kitchin & Thrift, 2009: 563)؛ دارای لغزنده‌ترین حالت از امنیت قلمروی سرزمینی‌اند.

بعد اجتماعی دولت: استعاره ملت و ملی‌گرایی

گزاره‌های بنیادی «کنش متقابل جغرافیا و انسان» و سپس «کنش متقابل فضا و سیاست» زمینه طرح پدیده «ملت» را به عنوان یک کنشگر سیاسی و «فضاساز»^۱ را در ادبیات جغرافیای سیاسی فراهم می‌کند (حافظ‌نیا و کاویانی‌راد، ۱۳۹۳: ۲۲۴). از «ملت» تعاریف مختلفی شده است؛ تعریف ملت بر حسب دولت، زبان و فرهنگ، یا میراث مشترک، یا سرزمین (قلمرو)، یا هدف مشترک. مثلاً، آنتونی اسمیت، «ملت» را «گروه جمعیتی انسانی، دارای نامی تعیین شده» می‌داند، که تمام اعضای آن از سرزمینی تاریخی، افسانه‌ها و خاطرات تاریخی مشترک، فرهنگ عمومی، اقتصاد مشترک، حقوق قضایی و وظایف تعریف شده‌ای بهره‌منداند (Smith, 1991: 15). در تعریف کلی‌تر، به عقیده ناسیونالیست‌ها، «ملت‌ها» دارای دو مشخصه اساسی‌اند: مشخصه‌های هویتی و مشخصه‌های سرزمینی. برای عده‌ای همچون ناسیونالیست‌های لیبرال «جوهر ملت، فرهنگ است به مثابه زبان مشترک، که (به مفهوم گسترده‌تر) حدود اعمال، سنت‌ها و نهادها را مشخص می‌کند» (Maiz, 2005: 66). و برای عده‌ای دیگر «دولت-ملت سرزمینی» اغلب نشانگر پیروزی دومی (مشخصه‌های سرزمینی) بر اولی (مشخصه‌های هویتی) است؛ زیرا باید توجه داشت هویت نسبی است؛ یعنی دانستن اینکه ما چه کسی هستیم، به‌طور ضمنی به آگاهی از اینکه ما چه کسی نیستیم نیز اشاره دارد؛ بدین ترتیب وجود «من» در برابر «تو» و یا «ما» در برابر «آنها» معنی پیدا می‌کند. در گفتمان مدرن بارزترین شکل این هویت جمعی، پیدایی مفهوم «ملت» است (Penrose & Mole, 2008: 276).

اجمالاً فاکتورهای «ملت» بودن از جایی به جای دیگر متفاوت بوده، اما هیچ نظریه جامع و مانعی درباره ملت وجود ندارد؛ چنانچه پست‌مدرن‌ها بر این عقیده‌اند که پیدایش ملت برساخته ناسیونالیسم و جمع واحدی از میهن‌پرستانی بود که خون و تاریخ به هم پیوندشان می‌داد و گاهی از «دیگران» (دشمن بالقوه ساختن) به هم متصلشان می‌کرد (واکر، ۱۳۸۳، ۲۶۷). ایدئولوژی ملی‌گرایی با وجود همه کاستی‌هایش، مردم را متقاعد ساخته که اعضای یک ملت هستند و به وسیله دولت، نمایندگی و محافظت می‌شوند، یا اینکه شایسته به دست آوردن چنین دولتی هستند (Penrose & Mole, 2008: 279). البته آنچه‌را گفتمان مدرن تلاش کرده است با همه تناقض و کاستی‌هایش به عنوان ملت معرفی نماید، گفتمان پست‌مدرن با فردگرایی بی‌نهایت و ارزش‌گزاری فوق‌العاده برای تکثر بر باد داده است (افضلی و مرادی، ۱۳۹۲: ۲۱۷). در گفتمان پسامدرنیته‌ای آزادی فردی، بااهمیت‌تر و برتر از آزادی جمعی است؛ درحالی که از دید غالب ملی‌گرایان، ملت هم بر فرد و هم بر دولت برتری دارد و حقوقش از حقوق فردی بالاتر است. به طوراجمالی، ورود به حیطه ملی‌گرایی پست‌مدرنیته با «انتشار کتاب اجتماع‌های خیالی» بندیک اندرسون آغاز شد. پس از او گلنر، بحث‌هایی را در مورد ملی‌گرایی از دو نگاه مثبت و منفی مطرح می‌کند:

۱. آن دسته از عناصر و کنشگرانی که نظام فضایی را متأثر می‌کنند، عوامل و نیروهای «فضاساز» به شمار می‌آیند.

۱- نگاه مثبت: ناسیونالیسم در قاموس ملیت به مثابه «اجتماعی خیالی»؛ یعنی ناسیونالیسم به زبان ملیت پیامد یک نیروی تخیل جمعی خلاق بوده است. از نظر اندرسون ملت‌ها اجتماعات خیالی هستند، البته نه به معنای افسانه‌ای و یا ساختگی، بلکه به این دلیل که شهروندان ملت باید «تصوری» از ملت به عنوان ذات یا موجودیتی غیر ملموس در ذهن خود داشته باشند (واکر، ۱۳۸۳: ۲۶۲).

۲- نگاه منفی: ناسیونالیسم به مثابه پروژه‌ای سیاسی و برساخته جامعه صنعتی، ارنست گلنر در کتاب «ملت‌ها و ناسیونالیسم»، بر خلاف اندرسون عنوان کرد: «ناسیونالیسم ملت‌ها را به شکل نوعی از آگاهی کاذب که بازتاب تبعات ضروریات جامعه صنعتی است ابداع می‌کند» (همان).

بحث اندرسون سرآغازهایی را برای پژوهش در باب تثبیت شیوه مقوله ملت به عنوان یک مفهوم بنیادین که کل اندیشه غرب کم و بیش از آن مایه می‌گیرد، پی‌ریزی کرد. منتها چنان ریشه‌های عمیق دوانده که کاملاً بدیهی فرض می‌شود. اینجاست که پسامدرنیسم رسالت خود را تعریف می‌کند؛ یعنی واسازی هویت ناسیونالیستی به مثابه امری ساخته شده؛ علاوه بر توجه پست‌مدرن‌ها به این نگرش سازه‌انگارانه که «پیدایش ناسیونالیسم در یک کشور مبین یک حقیقت و واقعیت نیست، بلکه پدیده‌ای است که از تأثیر زبان، اخلاق و فرهنگ شکل می‌گیرد... [و] واقعیت تحت تأثیر شیوه نگرش و ادراک ما قرار دارد» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۶۷)، کلی‌ترین اعتراض آنها به نوع تبیین مدرنیستی است که به جای تحقیق و بررسی موضوع شناختش، با آن تباری می‌کند.

روی هم‌رفته واکاوی پسامدرنیستی، ناسیونالیسم را امری برساخته می‌انگارد (خواه زائیده تخیل مردم و خواه پروژه سیاسی همگن‌ساز دولت مدرن صنعتی) و بنیان‌های آن را به مثابه امری ذاتی زیر سوال می‌برد و از موضوع ضد شالوده‌انگارانه^۱ به تشریح مفهوم ناسیونالیسم می‌پردازد. در یک جمع‌بندی کلی، برخلاف گفتمان‌های مدرن که فاکتورهای همچون زبان، مذهب و ملیت را شاخص‌های اصلی هویت دانستند و این فاکتورها را به صورت غیرقابل تغییر و از پیش داده در نظر گرفته است؛ در گفتمان پست‌مدرن فاکتورهایی مانند جنسیت، سن، طبقه، مکان و قومیت نقش مهمتری را ایفا کرده و جایگاه متفاوتی را در درون ملت به افراد می‌دهند (Penrose & Mole, 2008: 278).

بعد سیاسی دولت: حکومت

اصطلاح حکومت یکی از معمول‌ترین مفاهیمی است که بصورت هم‌معنا با مفهوم دولت به کار برده می‌شود. اصطلاح حکومت معمولاً در قرون میانه به معنای فرمان راندن به کار برده می‌شود و از ریشه لاتین به معنی راندن^۲ و راننده^۳ مشتق شده است. از بعد سیاسی، حکومت به معنی جدید ارائه دهنده یک شکل خاصی از سازماندهی سیاسی فضا است. حکومت به جنبه اقتداری دولت اشاره می‌کند و گروهی از افراد را توصیف می‌کند که در یک واحد معین و در یک زمان خاص اقتدار دارند. درحقیقت، تمام کشورها با حکومت‌هایی که از پی هم می‌آیند، اداره می‌شوند (Flint and Taylor, 2007: 137). از آنجایی که حکومت بخش جدا نشدنی دولت و بازوی اجرایی آن به شمار می‌رود، در گفتمان سیاسی مدرن توجه زیادی به حکومت، فلسفه و ساختار آن شده است. دولت و حکومت چه در شکل انتزاعی و چه در شکل عینی و واقعی آن پدیده است که در بستر تاریخ و هم‌زمان با پیدایش و اشکال زندگی جمعی افراد بشر بوده است و به عنوان واقعیتی ضروری و اجتناب‌ناپذیر به همراه زندگی بشر خواهد بود (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۲۰۸). مهمترین وظیفه حکومت اجرای خواست دولت و از آن هم مهمتر اعمال حاکمیت است. حاکمیتی که برای عنصر اصلی تشکیل دهنده آن یعنی مردم و ملت که فلسفه وجود دولت و حکومت را پدید می‌آورد (ویسی، ۱۳۹۴: ۵۹-)

1. unti- foundational

2. Gubernator

3. Guberntio

۶۱). از نظر گفتمان مدرن حکومت تقریباً تمام امور را زیر سیطره خود دارد. در این باره کاکس می‌گوید: «حکومت روابط بین کارفرما و کارمند، شوهران و زنان و والدین و فرزندان را تنظیم کرده، تا جایی پیش می‌رود که حتی خود را به آرامی جایگزین کارفرمایان، والدین و شوهران می‌کند» (Cox, 2002: 24). به‌طور واضح، حکومت‌ها به سبب اختیارات گسترده و منابع مادی و معنوی که دارند، تحت تاثیر منطق پسندیده عقلایی کردن و تنظیم امور جامعه همواره در حال رشد و تعالی‌اند، رشد و تعالی که به واسطه آن منابع بیشتری را از جامعه در اختیار خود می‌گیرند؛ ولی در اینجا یک خطر حقیقی وجود دارد و آن این است که ممکن است به جای مصرف کردن آن منابع در جهت خدمت‌رسانی، برای توسعه و اقتدار بیشتر خود مصرف کنند (گلشن، ۱۳۸۵: ۴۲)، به همین سبب از اواخر دهه ۱۹۸۰م مقررات سیاسی و اقتصادی به طرز رو به گسترشی از حکومت دولت محور به سمت حکومتی بر پایه مشارکت چند جانبه متشکل از بخش دولتی، خصوصی و سازمان‌های دولتی و غیر دولتی حرکت کرده است (Hakli, 2008: 476). همان‌گونه که بیان شد- این مسئله، تا حدود زیادی ناشی از انحصار مطلق حکومت در تمامی امورات بشر بوده است که لازم است با مشارکت سایر بخش‌ها در لوای حکمروایی (حکمرانی خوب) از این مطلق‌گرایی و انحصار کاسته شود. امروزه با انتقال مفهوم حکمرانی به حکمروایی (حکمرانی خوب) و به دنبال ورود و اثرگذاری دیگر بازیگران اجتماعی بر حوزه حکمرانی، شاهد تغییرات زیادی در نحوه حکمرانی بر جوامع هستیم. در این شیوه از حکومت، نهادهای مدنی به عنوان مدافع حقوق شهروندی در تقویت مشارکت مردمی به‌منظور اثرگذاری بر سیاست‌گذاری‌های عمومی مطرح‌اند؛ بخش خصوصی عامل تولید در تقویت سرمایه‌گذاری در رشد تولید ناخالص ملی جهت افزایش درآمد سرانه و پویایی اقتصاد و بازار و ایجاد رفاه نسبی دیده می‌شود، و نقش حکومت به عنوان تسهیل‌کننده فعالیت‌های عمومی در فراهم‌سازی محیطی برای توسعه پایدار به منظور ثبات و توسعه‌ی عدالت اجتماعی در جامعه، ارزیابی می‌گردد- که در آن دولت (حکومت) در تأمین بودجه عمومی و زیرساخت‌های اقتصادی، تدوین مقررات، ضوابط، ارزش‌ها، دستورالعمل و خط مشی‌ها و همچنین مشخص نمودن ارزش‌های ملی و تدوین و تشخیص ایده‌های عزم و حمایت سیاسی و تأمین امنیت نقش راهبردی دارد (زهیری، ۱۳۹۴: ۹۵). این همان چیزی است که در گفتمان پست مدرنیته، فکو آن را «حکومت‌گرایی»^۱ می‌نامد. برای فکو، حکومت یک شکل پراکنده از قدرت است که نه از دولت سرچشمه می‌گیرد و نه به آن محدود می‌شود. از منظر وی، حکومت یک مجموعه ناهمگون، تصادفی و ناپایدار، متعارض و همگرا از مؤسسات، قواعد و اعمال فنون فرمانروایی است (Huxley, 2008: 132).

بعد حقوقی دولت: حاکمیت

حاکمیت، مفهومی است که بر فهم زندگی ملی و بین‌المللی انسان مدرن چیره شده است. حاکمیت قبل از هر چیز با روابط داخلی دولت و ساکنان قلمروی خود سروکار دارد. حاکمیت، ویژگی عالی قدرت است و هیچ قدرت بالاتری را نمی‌پذیرد. حاکمیت، اعمال قدرت نهایی توسط دولت است (میرحیدر و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۲). به‌واسطه این عنصر است که دولت از سایر انجمن‌های متمایز می‌گردد. در هر دولتی اقتداری وجود دارد که اراده‌ی آن از نظر حقوقی بر همه‌ی افراد و انجمن‌هایی که در داخل گستره‌ی آن قرار دارند الزام‌آور است. دولت به مانند یک انجمن حقوقی، باید اختیار اصلاح نهایی همه‌ی موضوع‌های حقوقی را که در حوزه‌ی آن قرار دارد، داشته باشد (عالم، ۱۳۹۰: ۲۴۳). حاکمیت، در بردارنده و بازگوکننده‌ی رابطه‌ی دولت و شهروندان و بین قدرت سیاسی و جامعه است. حاکمیت مفهوم و یا ادعایی است درباره‌ی این که قدرت سیاسی چگونه عمل می‌کند و چگونه باید باشد (Camilleri & Falk, 1992: 11). در گفتمان جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک تصور دولت بدون حاکمیت محال است. حاکمیت در امپراتور روم بر

آمریت امپراتور بر امپراتوری مربوط بوده و هیچ‌گونه پیوند سرزمینی نداشته است (Taylor & Flint, 2000: 156). اما پس از پشت سر گذاشتن تحولات و ستفالی در گفتمان سیاسی مدرن، حاکمیت سرزمینی شد. روی این موضوع که یک دولت «حاکم» است یا دارای «حاکمیت» است توافق عمومی وجود دارد؛ اما روی اینکه چه چیزی حاکمیت را تشکیل می‌دهد توافقی وجود ندارد (Glassner and Fahrer, 2002: 32). چنین اختلاف‌نظری از نظر گفتمان سیاسی مدرن، محل بحث و گفتگوی بسیاری است. از یک‌سو از دیدگاه نظری، به گمان متفکران پست‌مدرن، خردباوری مدرن و ادعای‌های جهان‌شمول آن نه تنها توجیه مناسبی برای حاکمیت ایجاد نمی‌کند، بلکه ایدئولوژی مناسبی را برای نظام‌های توتالیتر فراهم می‌نماید (حقیقی، ۱۳۷۹: ۲۹). با مطالعه ماهیت حاکمیت و تحولات آن چنین به نظر می‌رسد که دولت‌ها در طول تاریخ، آنچنان که در حاکمیت آرمانی مدنظر است، هرگز نتوانسته‌اند بر سرزمین و قلمروی خود به‌طور کامل اعمال حاکمیت کنند (گالاهر و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۸). براساس گفته‌ها و «حاکمیت دولت» مفهومی ایستا نیست، بلکه حاکمیت دولت شبیه هر مفهوم سیاسی یا سازمانی دیگر عملکرد، کارآیی و مشروعیت آن در گذر زمان تغییر می‌یابد (Weber, 1995: 30). درحقیقت، پس‌صحنه ژئوپولیتیک جهانی، از یک سو گویای مفهوم یکپارچه بودن جهان است و از سوی دیگر نشان از هم‌گسیخته بودن محیط سیاسی دارد. در دوران پست‌مدرن به سبب واگذاری حاکمیت در سطح نهادهای بین‌المللی (نظیر سازمان ملل و اتحادیه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، نظیر اتحادیه اروپا)، حکومت محلی و نهادهای جامعه مدنی، علاوه بر مزایای نسبی که دارند می‌تواند تحت شعاع عوامل قدرت، زمینه‌هایی از تهدید امنیت کشورهای ضعیف‌تر را به وجود آورد. به این ترتیب، با از میان رفتن تمرکزگرایی و جهان دوقطبی و ظهور نهضت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی فروملی و قدرت گرفتن سازمان‌ها بین‌المللی و شرکت‌های چند ملیتی، ناتوانی دولت‌ها در اعمال حاکمیت بیش از پیش آشکار شده است. در جهان کنونی، الگوهای سیاسی، سازمان‌ها، جریان اطلاعات و شبکه‌های اجتماعی در قلمروهایی گسترش می‌یابند که دیگر با قلمرو سرزمینی کشورها برابر نیستند. بنابراین دو موضوع، یکپارچگی ملی و تمامیت ارضی که همواره بر مبنای تصمیم‌گیری‌های دولت در نظام بین‌الملل بوده، کم‌اهمیت شده و حدود مرزهای جغرافیایی که جولانگاه مداخلات عملی و قدرت‌نمایی‌های فیزیکی دولت‌ها مانند، تجاوز و توسعه عرضی است نقش کمتری می‌یابد (پیشگاهی فرد، ۱۳۸۰: ۱۸). نتیجه اینکه برای پست‌مدرنیسم کشورداری وجود دارد، اما دولت کامل و تکمیل شده (با حاکمیت حقیقی) وجود ندارد. این به تفسیری از حاکمیت که همیشه در فرایندهای موجود برپا می‌شود و هرگز به لحظه‌نهایی کمال دست نمی‌یابد، منتهی می‌شود (دیوتا، ۱۳۸۸: ۳۴).

جدول شماره ۱: مقایسه دولت ملی دارای حاکمیت در نظریه مدرن (دولت قدیم) و پست‌مدرن (دولت جدید)

دولت قدیم (Old State)	دولت جدید (New State)
حاکم (Sovereign)	نه منحصرأ حاکم (Not Exclusively Sovereign)
سرزمینی (Territorial)	نه منحصرأ سرزمین (Territorial Not Exclusively)
نظامی (Military)	غیرنظامی (Non-Military)
حاکمیت تنها (واحد) (Single Rule)	حاکمیت تقسیم شده و هم‌پوشانی شده (Shared Overlapping Rule)
قانون واحد (Single Law)	قانون متداخل و مشترک (Shared Overlapping Law)
شهروندی انحصاری (Exclusive+ Citizenship)	شهروندی مشترک (Shared Citizenship)
ملی (National)	چندفرهنگی (Multi-Cultural)
متمرکز (Centralized)	توسعه‌یافته (Developed)
بروکراتیک (Bureaucratic)	غیربروکراتیک (Non-Bureaucratic)
وحدت‌گرا (Unitary)	غیرواحد (Non-Unitary)

اشتراک در امر سیاست‌گذاری (Shared Policy)	خودمختاری در سیاست‌گذاری (Policy Autonomy)
مالیات‌گیری و استقلال مالی (Taxation and Fiscal)	مالیات‌گذاری مشترک و کنترل مالی (Shared Taxation and Fiscal)
خودمختاری در امور دفاعی (Welfare Autonomy)	رفاه ملی (Transnational Welfare)

(منبع: توحیدی‌فام، ۱۳۸۱: ۲۵۸)

چشم‌انداز امنیتی دولت پساسرزمینی (پست مدرن)

در عصر گذار از نظام وستفالیایی، جهان شبیه بخشی از کتاب «قصه دو شهر» چارلز دیکنز است؛ یعنی عناصر متضادی چون خردمندی و ابله‌ی، روشنایی و تاریکی، امید و ناامیدی، وفور و فقدان، ایمان و کفر، خوبی و بدی و غیره را در خود دارد و علی‌رغم این‌که فرصت‌های زیادی به وجود آمده است اما جهان با چالش‌ها و مشکلات جدید، جدی و عدیده‌ای روبه‌روست (راست، ۱۳۸۴: ۷۴۹-۷۴۸). در عصر پسامدرن، فراسرزمینی شدن در حوزه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از جمله واقعیت‌های پیشروی زندگی و هم‌پیوندی روزافزون زندگی امروزی ماست که الگوی ثابت، نامتغیر و همیشگی عصر وستفالی را از بین برده است. در این دوران چالش‌ها و مسائل امنیتی مختلفی به طور بی‌سابقه‌ای برهم بارند که اگر همچنان مورد بی‌اعتنایی قرار گیرند ممکن است حیات بشری را به ناپودی بکشانند. مانند معتقد است به دلیل گسترش فناوری به خصوص در عرصه‌ی تولید سلاح، افزایش میزان نگرانی‌ها و حساسیت‌های زیست محیطی، عالم‌گیر شدن اصول سرمایه‌داری و لیبرالیسم و همچنین پیدایش رقبای جدید برای دولت‌ها در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی، مفهوم امنیت در عصر حاضر نسبت به دوران جنگ سرد تغییرات اساسی کرده است (ماندل، ۱۳۷۹: ۹۲). همچنین که از نظر روزنا، افزایش شمار بازیگران، انقلاب تکنولوژیکی، جهانی شدن اقتصاد ملی، پیدایش مسائل وابستگی متقابل، تضعیف دولت‌ها و تجدید ساختار وفاداری‌ها، خرده‌گروه‌گرایی و در نهایت گسترش گرسنگی و فقر به خصوص در جهان سوم، مجموعه دلایلی است که وی از آنها به عنوان سرچشمه‌های آشوب‌ساز در جهان امروز نام می‌برد (روزنا، ۱۳۸۲: ۱۰۷). گذار از جامعه‌ی صنعتی به جامعه‌ی پسا صنعتی که انقلاب تکنولوژیکی و ارتباطاتی مشخصه‌ی بارز آن است، پیدایش پدیده‌هایی نظیر تروریسم بین‌الملل، آسیب دیدگی لایه‌ی اوزون، آلودگی روزافزون محیط زیست، بیماری‌هایی واگیردار، که نتیجه‌ی عامل اول هستند، کاهش اقتدار دولت‌های ملی، افزایش نقش گروه‌های غیردولتی و در نهایت افزایش آگاهی‌ها و تحرکات افراد به عنوان عناصر اصلی تشکیل دهنده‌ی دولت‌ها و دیگر گروه‌ها، فاکتورهایی هستند که جیمز روزنا از آنها به عنوان عوامل اصلی دوگانه شدن ساختارهای جهان یاد می‌کند. به اعتقاد وی این ساختار به صورت چند مرکزی و پیچیده و شامل بازیگران مختلف و نسبتاً خود مختار (شرکت‌های چندملیتی، اقلیت‌های قومی، حکومت‌ها، انجمن‌های حرفه‌ای، احزاب سیاسی، سازمان‌های فراملی و...) است و بازیگران آن به صورت مستقل و یا در اتحاد با هم با نظام دولت محور به تعامل، رقابت، ستیز و یا همکاری می‌پردازند (روزنا، ۱۳۸۲: ۷۴). از طرفی سقوط نظام دوقطبی، راه را به سوی پیدایش دوباره‌ی منازعات فرهنگی و مذهبی باز کرده و جهان شاهد منازعات قومی، تروریسم بین‌الملل و ... است (ماندل، ۱۳۸۲: ۹۳)؛ براین اساس، جهان‌گرایان^۱ معتقدند امنیت دیگر جنبه سرزمینی ندارد و تبدیل به مسئله‌ای جهانی شده است. در عصر پسامدرن، حکومت‌ها، ملت‌ها، مرز و سرزمین و تمامی موانع در مقابل نیروهای فراملی از خود مقاومت و اثر تعیین کننده‌ای نخواهند داشت. سازوکارهای قلمروسازی همانند حکومت در حال تجزیه و سقوط و تضعیف‌اند و کارکردهای آن دیگر جنبه

سرزمینی ندارد. به‌طور مثال کینچی اوهامایی^۱ با مطرح کردن بحث «جهان بدون مرز»، پیشینی زوال «دولت-ملت‌ها» را مطرح ساخت (سلیمی، ۱۳۸۴: ۷۵-۸۴)؛ که در آن وضعیت جدید سرشت و قلمرو و کارکرد بسیاری از مفاهیم سنتی جغرافیای سیاسی همچون، مرز، فضا شهروند، کشور-ملت و غیره را به چالش کشانده است (حافظنیا و کاویانی‌راد، ۱۳۹۳: ۲۰۳). به‌نظر، در ژئوپلیتیک دوران پست مدرن، شاهد افول حاکمیت از درون (به دلیل خیزش ظهور ملی‌گرایی و فشار گروه‌های داخلی برای انتقال قدرت) و از بیرون (به دلیل واگذار شدن برخی ابزارهای نظارتی به گروه‌های بین‌المللی) هستیم. مشکل همه‌ی کشورها در عصر ژئوپلیتیک پست‌مدرن این است که امور بیشتری خارج از کنترل حتی قوی‌ترین حاکمیت‌ها است؛ چراکه در این دوره ریسک‌ها، تهدیدها و چالش‌های بیشتری بر ملت یک کشور تأثیر می‌گذارد که ریشه آنها در کشورهای دیگر است (نای، ۱۳۹۰: ۱۸۱).

غیرازاین، با توجه به سرعت گرفتن فرآیند جهانی‌شدن در سه دهه اخیر که مبتنی بر ابزارها و امکانات ارتباطی است، به‌تدریج نشانه‌های شکل‌گیری الگوی «دولت پاسا‌سرزمینی» آشکارتر می‌شود. نیروهای محرک جهانی شدن، آشکارا بر دولت نفوذ کرده‌اند. قوانین و مقررات ملی، اندک اندک با قوانین و توافق نامه‌های بین‌المللی مواجه می‌شوند. به‌تعبیری، دنیای کنونی ما گذر از «دولت محوری» به «جهان محوری» است. حقیقت «فشرده شدن زمان»، به معنی «فشرده شدن مکان» است، که در بازتاب مجازی بودن فضا تصور شدنی است (مجتهدزاده، ۱۳۹۱: ۸۷). به علت انقلاب ارتباطاتی و عالم‌گیر شدن رسانه‌ها، مردم یک کشور به راحتی و بسیار سریع از اعتراضات و شورش‌های هم‌تابان خود در سایر کشورها با خبر می‌شوند و با توجه به چرخش نسبتاً آزاد اطلاعات به زمینه‌ها و دلایل و همچنین چگونگی بروز آنها پی می‌برند که این امر می‌تواند در نوع نگاه این افراد نسبت به دولت‌های خود تأثیر به‌سزایی داشته باشد. در مجموع و با توجه به مطالب ذکر شده می‌توان به شش عامل اساسی تأثیرگذار در تحول مفهوم امنیت در عصر پست مدرن اشاره داشت، که عبارتند از: انقلاب اطلاعاتی و ارتباطاتی و همچنین انقلاب در عرصه‌ی تولید جنگ افزارها، انفجار جمعیتی، افزایش شمار بازیگران، گسترش شکاف شمال-جنوب، مسائل زیست محیطی و در نهایت فروپاشی نظام دوقطبی است.

فرجام

آنچه «پست مدرن» نام دارد، رویه‌ای است که با نفی هرگونه روایت عقلانی، تک بعدی، عینیت‌گرایی، قطعیت‌گرایی، مبنای‌گرایی و ... در پی شالوده‌شکنی و ساختارشکنی سنت‌های مدرن است و آنچه که «ژئوپلیتیک پست مدرن» عنوان شده، مربوط به یک سلسله پیشرفت‌ها در انقلاب تکنولوژیک و بسط سرمایه‌داری در کشورهای صنعتی (مرکز) است که به نوعی نماد آن فرآیند جهانی شدن است. جان اگنیو ژئوپلیتیک را به سه عصر «ژئوپلیتیک تمدنی»، «ژئوپلیتیک طبیعت‌گرا» و «ژئوپلیتیک ایدئولوژیک» تقسیم‌بندی کرد که هرکدام دارای مشخصه‌های خاص خود است. ولی آنچه واضح است، روایت هر سه دوره بیان خاصی از واقعیت‌های جغرافیایی، منافع ملی، دیدگاه نخبگان و نظریه‌پردازان بومی و به‌طور کلی در ذیل واقع‌گرایی ژئوپلیتیکی و مبتنی بر دیدگاه پوزیتیویستی از نقشه جهانی و ماهیت ژئوپلیتیک است. ضمن اینکه به مقیاس اثرگذار محلی (بازیگران محلی، جامعه مدنی، حامیان محیط زیست، قومیت‌ها، زنان و...) در آنها توجه چندانی نشده است. باین حال در اواخر دهه ۱۹۹۰م، جغرافیدانان سیاسی به این اجماع رسیدند که شرایط ژئوپلیتیکی مدرن جهان تغییر کرده است. درحقیقت، پیامدهای ناشی از جنگ سرد پایان عصر ژئوپلیتیک ایدئولوژیک و به عبارتی پایان «ژئوپلیتیک مدرن» و

۱ Kinchi Ohmae

آغاز عصر «ژئوپلیتیک پست مدرن» بود. «ژئوپلیتیک پست مدرن» در سایه تحلیل‌های ناشی از جهان-محلی شدن، دولت را به چالش می‌کشاند و استدلال می‌نماید، هرآنچه ابزار مشروع «دولت» در دفاع از هویت و کارکردهایش (در بعاد امنیتی، دفاعی، سیاسی، حاکمیتی، قلمرویی و...) به حساب می‌آید، برساخته و بازسازی شده خود دولت است. آنها مدعی‌اند با وجود بازیگران نوپدید و رقیب در عرصه روابط بین‌الملل (بازیگران سطح محلی، کمپانی و مؤسسات بین‌المللی، گروه‌های حقوق بشری، جنبش زنان و کارگران و...)، دولت مدرن مشروعیت و کارکردهای هویتی خود را از دست داده و دیگر قادر به ارائه نقش‌های سنتی خویش (که خود تعریف و ساماندهی کرده و بنای هویت خود را بر آن استوار ساخته) نیست. به‌غیرازاین، علی‌رغم همه پیشرفت‌هایی که وجود دارد، هویت جهان کنونی با آشوبی و «نامنی» گره خورده است؛ زیرا نامنی علاوه بر جنبه‌های آشکار آن از سیالیت و نامرعی بودن هم برخوردار است و به‌راحتی با عبور از مرزهای سرزمینی، حاکمیت و امکانات دولت ملی (مدرن) را تحت شعاع قرار می‌دهد؛ لذا دولت مدرن آنگونه که مدعی است، در برقراری و صیانت از امنیت (شهروندان، محیط زیستی، اقتصادی، سرزمینی و...)، ناتوان است؛ این شامل سایر کارکردهای دفاعی، حاکمیتی، حقوقی، سیاسی و... «دولت» هم می‌شود. بدیهی است که کارکردهای «دولت مدرن» آنگونه که «پست مدرن‌ها» و «ژئوپلیتیک پست مدرن» مدعی و خوشبین هستند، از میان نرفته‌اند، فقط در سایه پیچیدگی‌های جهان امروز، تهدیدات چندوجهی و تحولات جهانی شدن، دچار بازتعریف و تغییر نقش شدند. به‌طور مثال، چندوجهی شدن نامنی (از حیث کارکردهای امنیتی دولت) به همان نسبت به مفهوم چندوجهی شدن امنیت هم هست؛ بنابراین «دولت‌ها» در برابر تهدیدهای پیچیده و چندسطحی متوسل به روش‌هایی برای امنیت‌زایی همه‌جانبه (موسع) در دفاع از قلمرو و ساکنینش در برابر تهدیدها می‌شوند. به‌طورکلی، کارکردهای «دولت مدرن» در تقارن با پیچیدگی‌های جهان «پست مدرن» نه درحال نابودی، بلکه درحال بروزرسانی شدن و واکسینه شدن هرچه بیشتر هست.

منابع

۱. افضل‌ی، رسول و مرادی، صنعان (۱۳۹۲)، «مطالعات تطبیقی مفهوم دولت در گفتمان سیاسی مدرن و پست‌مدرن»، فصلنامه سیاست، دوره چهل و سوم، شماره ۴، صص ۲۲۵-۲۰۷؛
۲. افضل‌ی، رسول و امیری، علی (۱۳۹۰)، «بنیادهای شناخت‌شناسی و روش‌شناسی نظریه‌های پست‌مدرن در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک»، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیای انسانی، شماره ۷۷، صص ۶۰-۳۹؛
۳. پیشگاهی‌فرد، زهرا (۱۳۸۰)، نگرش ژئوپلیتیک بر پدیده جهانی شدن، تهران: دوره عالی جنگ، دانشکده فرماندهی و ستاد؛
۴. توحیدی‌فام، محمد (۱۳۸۱)، دولت و دموکراسی در عصر جهانی شدن، تهران: انتشارات روزنه؛
۵. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۹۶)، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، ویراست دوم، مشهد: انتشارات پاپلی؛
۶. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۵)، جغرافیای سیاسی فضای مجازی، تهران: انتشارات سمت؛
۷. حافظ‌نیا، محمدرضا و کاویانی‌راد، مراد (۱۳۹۳)، فلسفه جغرافیای سیاسی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی؛
۸. دئورتی، جیمز، فالتزگراف، رابرت (۱۳۸۴)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، تهران: نشر قومس؛
۹. دیوتیاک، ریچارد و دردریان، جیمز (۱۳۸۸)، نظریه انتقادی پست مدرنیسم، نظریه مجازی در روابط بین‌الملل، ترجمه حسین سلیمی، تهران: گام نو؛
۱۰. راست، بروس (۱۳۸۴)، سیاست جهانی: محدودیت‌ها و فرصت‌های انتخاب، ترجمه علی امید، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی؛
۱۱. روزنا، جیمز (۱۳۸۲)، جهان آشوب زده، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۲. سلیمی، حسین (۱۳۸۴)، نظریات گوناگون در باره جهانی شدن، تهران: انتشارات سمت؛
۱۳. زهیری، علیرضا (۱۳۹۴)، «نسبت‌سنجی بوم‌شناسانه الگوی حکمرانی خوب»، فصلنامه علوم سیاسی، سال هفدهم، شماره ۶۶، صص ۱۱۲-۸۷؛
۱۴. فیلت، کالین (۱۳۹۰)، مقدمه‌ای بر ژئوپلیتیک، ترجمه محمد باقر قالیباف و محمدهادی پوینده، تهران: انتشارات قومس؛
۱۵. گالاخر، کارولین و همکاران (۱۳۹۰)، مفاهیم اساسی در جغرافیای سیاسی، ترجمه حمد حسن نامی و علی محمدپور، تهران: انتشارات زیتون سبز؛
۱۶. حقیقی، شاهرخ (۱۳۷۹)، گذر از مدرنیته، نیچه، فکوه، لویتار، دریدا، تهران: نشر آگاه؛
۱۷. گلشن، ابراهیم (۱۳۸۵)، «حاکمیت، دولت و اندازه حکومت»، فصلنامه تحول اداری، دوره دهم، شماره ۵۲، صص ۴۷-۳۳؛
۱۸. گیدنر، آنتونی (۱۳۸۴)، پیامدهای مدرنیته، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر نی؛
۱۹. گیبینز، جان‌آر، و بو ریمر (۱۳۸۴)، سیاست پسامدرنیته، ترجمه منصور انصاری، تهران: گام نو؛
۲۰. عالم، عبدالرحمن (۱۳۹۰)، بنیادهای علم سیاست، چاپ بیست و دوم، تهران: نشرنی؛
۲۱. میراحمدی، فاطمه سادات و زکی، یاشار (۱۳۹۵)، «دامنه مطالعات ژئوپلیتیک پست مدرن»، مجله پژوهش‌های جغرافیای سیاسی، سال اول، شماره ۳، صص ۱۲۸-۹۵؛
۲۲. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۹۱)، فلسفه و کارکرد ژئوپلیتیک (مفاهیم و نظریه‌ها در عصر فضای مجازی)، چاپ اول، انتشارات سمت: تهران.
۲۳. مجتهد زاده، پیروز (۱۳۹۰)، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سمت؛
۲۴. میرحیدر، ذره (۱۳۹۰)، مبانی جغرافیای سیاسی، چاپ هفدهم، تهران: انتشارات سمت؛
۲۵. میرحیدر، ذره، حیدری فر، محمد رئوف (۱۳۸۵)، «تحول مفهوم سرزمین در عصر جهانی شدن»، فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره ۲، (پیاپی ۴)، صص ۲۶-۱؛
۲۶. ماندل، رابرت. (۱۳۷۹)، چهره متغیر امنیت ملی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی؛
۲۷. مویر، ریچارد (۱۳۷۹)، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر، چاپ اول، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، تهران؛

۲۸. نای، جوزف. اس (۱۳۹۰)، آینده قدرت، ترجمه رضامراد صحرايي، سيد طاهر شريعت‌پناهي و سيدحسين ارجاني، تهران: انتشارات حروفیه با همکاري موسسه تحقيق و توسعه نوين دانشمندا؛
۲۹. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۵)، «چه عواملی در توسعه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل اتفاق افتاد؟»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۷۱، صص ۳۷۵-۳۵۵؛
۳۰. ویسی، هادی (۱۳۹۴)، مفاهیم و نظریه‌های جغرافیای سیاسی، چاپ اول، تهران: سمت؛
۳۱. واکر، ریچل (۱۳۸۳)، پسامدرنیسم، ترجمه معصومه مهاجر، دایره المعارف ناسیونالیسم، کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه
۳۲. وینسنت، اندور (۱۳۷۱)، نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی؛
33. Agnew, Johan (2003), *Geopolitics: Re-visioning world politics* (2nd ed.), New York: Routledge;
34. Agnew, Johan (2002), *Making political geography*, New York: Oxford University Press;
35. Anderson, James (1995), *nationalist ideology and territory*, I R.J. Johnston, D.G. Knight and E. Kaufman (eds) *nationalism, self-determination and political Geography*, London: Croom Helm;
36. Cox, Kevin. R (2002), *Political Geography: Territory, State, and Society*, Oxford: Blackwell Publishers;
37. Camilleri, Joseph & Falk, Jim (1992), *the End of Sovereignty, the Politics of a Shrinking and Fragmenting World*, Aldershot, UK: Published by Edward Elgar Ltd, UK;
38. Flint, Colin (2001), *The Geopolitics of Laughter and Forgetting: A world-systems interpretation of the post-modern geopolitical condition 1*, *Geopolitics*, 6(3); 1-16;
39. Flint, Colin & Taylor, Peter (2007), [Political Geography: World Economy, Nation-State, and Locality](#) (5th ed), Pearson/Prentice Hall;
40. Foucault, Michel (1978), *The History of Sexuality: An Introduction*, Middlesex;
41. Glassner, Martin & Cuck, Fahrer (2004), *Political Geography*, Hoboken: John Wiley & Sons;
42. Hakli, Jouni (2008), *Re-Bordering Spaces*, In Cox, K. R., Low, M., and Robinson, J; (eds) *The Sage Handbook of Political Geography*, London: Sage Publications;
43. Huxley, Margo (2007), *Geographies of Governmentality*, In Crampton, J. W., EIllden, S; (eds) *Space Knowledge and Power: Foucault and Geography*. Aldershot: Ashgate;
44. Kitchin, Rob & Thrift, Nigel (2009), *International Encyclopedia of Human Geography*, Amsterdam: Elsevier;
45. Maiz, Ramon (2005), *Nation and deliberation*, in: *Democracy, Nationalism and Multiculturalism*, Edited by: R. Maiz, F. Requejo, London: Routledge;
46. Mirhidar, Dore (2002), *the Idea of Dialogue of Civilizations in the New World System, the Seminar Dialogue of Civilizations, From Idea to Practic*;
47. Ó Tuathail, G (1999), *Understanding critical geopolitics: Geopolitics and risk society*, *Journal of Strategic Studies*, 22(2-3), 107-124;
48. Penrose, Jan & Mole, Richard (2008), *Nation-State and National Identity*, In Cox, K. R., Low, M., and Robinson, J; (eds) *The Sage Handbook of Political Geography*. London: Sage Publications;
49. Smith, Antony (1991), *Nationalism Identity*, London: Penguin;
50. Taylor, Peter, Colin, Flint (2000), *Political Geography; World-Economy, Nation-State, and Locality* (4 Ed.), London; Pearson Education;

51. Weber, C (1995), *Simulating Sovereignty: Intervention, the State and Symbolic Exchange*, Cambridge;